



نقش قائم مقام

در

حفظ وحدت ایران

برای آنکه از نقش قائم مقام، در حفظ وحدت ایران، آنگاه شویم باید نخست باین نکته اشاره کنیم که قائم مقام بواسطه کاردانی و خدمات دیرینه خود و پدرش و نیز بواسطه دوران طولانی ریاست و وزارت که با مردم داری و دانش پروری و حسن سلوک همراه بود، و همچنین در اثر واجد بودن مقام علمی و انتساب بدودمان نبوی و سپس وصلت باخاندان سلطنت، در ایران نفوذی معنوی بهم رسانیده و قبول عام یافته و شخصیت او پدرش مورد احترام بزرگان و شاهزادگان و روحانیان و توده مردم بوده است. مأموران سیاسی خارجی، مانند جیمز مودیه و نویسندگان ایرانی، مطالب بسیار در این باره گفته و نوشته اند. من تنها به چند ناگفته که در جای دیگر نقل نشده است اشاره می کنم:

«الدهیازمان آصف الدوله» در ضمن نامه‌ئی که پس از فوت عباس میرزا ولیعهد، برای میرزا ابوالقاسم قائم مقام نوشته درباره خدمات میرزا عیسی قائم مقام چند نکته یاد آور شده که عیناً نقل می شود:

۱ - یکی نوشته است: «الحمد لله تعالی خوب در خاطر داری و بلکه آنوقت هم در میان کار بودی که سرکار ولیعهد (عباس میرزا) که خداوند درجات ایشان را عالی کند در هشت سالگی قائم مقام مرحوم، مشغول خدمتگزاری آن مرحوم شد.»

* آقای ابراهیم صفائی. از شاعران نغزگفتار و پژوهشگران صاحب نظر معاصر.

هرگاه در نظر بگیریم که عباس میرزا متولد ۱۲۰۳ بوده و در ده سالگی یعنی ۱۲۱۳ ولیمهد شده از این گفته آصف الدوله درمی یابیم که میرزا بزرگ، دو سال پیشتر از آنکه عباس میرزا بولیمهدی منصوب شود، سرپرستی و تربیت او را بعهده گرفته است.

۲ - جای دیگر نوشته است: «حال قریب بیست سال است که خود آن برادر وزیر و قائم مقام دولت است. زحمت‌ها کشیدید، مرارت‌ها کشیدید تا آنکه الحمدلله آقا ولینعمت خود (عباس میرزا) را صاحب اسم و رسم کردید، خود هم نیکنامی در همه دولت‌ها بهم رسانیدید و بعد از اینهمه مرارت‌ها و زحمت‌ها مملکتی بنظم آوردید. از نظم مملکت آذربایجان تصرف در ولایت‌ها و مملکت‌ها نمودید. از حق نمیتوان گذشت اینها همه بعد از فضل خدا و سایه خدا بکارگذاری قائم مقام مرحوم و آن برادر بود (کتاب ۵۳- اسناد وزارت امور خارجه).

قائم مقام بزرگ رحمة الله تعالی، سالی شصت و دوهزار تومان از آذربایجان (حقوق) میگرفت، سوای تعارف و باز نتوانست کار خود را بگذراند و مدیون از دنیا رفت (کتاب ۸۱ اسناد وزارت امور خارجه).

میدانیم قائم مقام سالها در تهران وکیل کارهای پدر خود بود و نزد شاه و شاهزادگان و صدر اعظم و درباریان احترام بسیار داشت. در سال ۱۲۲۶ هنگامی که پدرش قائم مقام صدرات در آذربایجان بود، او وزیر آذربایجان شد و در سال ۱۳۲۷ پس از فوت پدرش بمنصب قائم مقامی رسید و لقب سید الوزرا گرفت.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی که پس از انعقاد عهدنامه گلستان، بسال ۱۲۲۸، بعنوان سفیر فوق العاده از طرف فتحعلی شاه رهسپار دربار روس شد، در سفرنامه خطی خود از میرزا عیسی قائم مقام و میرزا ابوالقاسم که در آن هنگام وزیر آذربایجان بوده اند چنین یاد کرده است: «یوم بعد که در تبریز متوقف بود جناب آصف جاهی میرزا ابوالقاسم وزیر ولد اکبر قائم مقام که فی الحقیقه بجمیع صفات حسنه و اخلاق نیکو آراسته میباشد و توصیف و تعریف آن جناب و آگاهی از رموز مملکت داری ایشان از حد بیان بیرون است و ذات شریفش شایسته تمکن مسند وزارت است با جناب میرزا موسی خان برادر ایشان و ابراهیم خان بیات و جمعی از اعظام بدیدن آمدند. در شهر تبریز آبادی و معموری و کثرت خلق را بمرتبتهئی دیدم که مافوق آن متصور نیست و تمامی سکنه و اهالی آنجا را در امن و آسایش یافتیم. حیرت بسیار کردم و از مراتب رعیت پروری و عدالت گستری نواب اشرف والا عباس میرزا روحانفاده و قواعد جناب قائم مقام لذت کامل بردم و اهالی فارس را بخاطر آورده افسوس بسیار بآنها می خوردم (سفرنامه خطی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزارت امور خارجه).

محمد شاه قاجار وقتی بعنوان فرمانفرمای خراسان از طرف پدرش مأمور فتح هرات بوده

در ضمن نامه‌ئی به قائم مقام نوشته است: «جناب اتابك اعظم قائم مقام بدانند امشب که شب پنجشنبه است این ملفوفه را نوشتم. دیشب با قاصدی کاغذهای مفصل نزد آن جناب فرستادم. امشب هم دو نفر را روانه کردم، دیگر می‌باید زود بمانعبر برسانید که کدام روز وارد «سنگ بست» می‌شوید. این صلاح و درست بنظر می‌آید که آن جناب به غوریان پردازید تا دو اردوبهم ملحق شوند و بمحاصره شهر اقدام شود، البته هر طور آن جناب صلاح داند اعلام و عرض کند تا از آن قرار رفتار شود» (کتاب ۵۳ - اسناد وزارت امور خارجه).

از این نامه آشکار است که محمد میرزا، بدون صوابدید قائم مقام، حتی در امور نظامی قدمی برنمیداشته و این خود پایه نفوذ او را نشان میدهد.

اللهیارخان آصف الدوله در نامه‌ئی که پس از مرگ عباس میرزا برای محمد میرزا (محمدشاه) نوشته، درباره قائم مقام چنین یاد آور شده است: «باید بقسمی مناسب، قائم مقام را بکارگذاری و اداریه و التفتاتی باطناً بکنید که هرگز از سرکار ولیعهد مرحوم ندیده باشند. قائم مقام نوکری نیست که از جان و دل در خدمت سرکار والا کوتاهی کنند. الحمدلله خود سرکار والا از همه کس داناتر و بیناترید، خاصه در حقوقدانی و نوکرداری، خصوص مثل قائم مقام نوکری که امروز عدیل ندارد.» (کتاب ۵۳ - اسناد وزارت امور خارجه). و نیز آصف الدوله پس از مرگ عباس میرزا، ضمن نامه‌ئی، بقائم مقام چنین نوشته است: «اگرچه سرکار ولیعهد جان خود را در راه خدمت دولت و شاهنشاه گذاشت لکن شاهنشاه روحی فداه از التفات و توجه ملوکانه نسبت به سرکار شاهزاده معظم فروگذار نفرمودند، بزیارت فرمان مبارک سرافراز خواهند شد. آنچه لازمه مرحمت و التفات بود از سرکار اقدس مرحمت شد. حالا بسته باین است که آن برادر زحمت را بخود بیشتر از بیشتر راه دهند و انشاءالله کاری بکنند که دوست و دشمن بما نخندند، امان برادر جان من حالا وقت همت و مردانگی است حالا روز روز دیگر است و کار دیگر، همین نوشته من حجت است مرا از خود اختیاری نیست.

مرا توجان عزیزی و یار محترمی هر آنچه حکم کنی بروجود من حکمی.

«آنچه می‌کنی و می‌گوئی مختاری، من در برادری سرتسلیم دارم و در حقیقت توقع دارم از آن برادر که به سرکار والا پدری بکنند نه نوکری» (کتاب ۵۳ - اسناد وزارت امور خارجه).

آصف الدوله در نامه دیگر که در همان اوقات برای قائم مقام نوشته چنین سخن رانده است: «ملاحظه عریضه ایلچی انگلیسی را سابقاً نموده‌اید، سواد عریضه ایلچی روس را هم خواهید دید. زیاد کوشش می‌نمایند و ما هم کوتاهی نداریم. تا قوت بازوی شما چه کند؟ حق این است نظم این دو مملکت (آذربایجان - خراسان) کارها را مضبوط خواهد ساخت. جان من، آنقدر کار کرده‌ام که بعد از فضل خدا، شاه همه شاهزاده‌های دیگر را جواب گفته‌است کسی که با شما

حرف دارد همان ظل است (علیشاه ظل السلطان)، خلاصه سخن این است حالا در ایران و در میان کل شاهزادگان کسی که میخواهد شما را خراب و ضایع کند اسم ولایت و منصب برادرش (عباس میرزانایب السلطنه) را صاحب شود همان «ظل» است. حالا بهر قسم مصلحت دانی منهم راضی هستم. این نوشتجات که بشما میرسد کلاً خود بخوانید و خود جواب بنویسید لا غیر رأی شاه این است شما به تهران بیائید قرار و مدار امورات را با شما داده باشد، شما مصلحت در آمدن، با شاهزاده یابی شاهزاده (محمد میرزا)، هر يك بدانید بنویسید تا حکمش بشود، حرف «ظل» با «رکن» (علینقی میرزا رکن الدوله) و کشیکچی باشی (امام وردی میرزا) این است که خود ولیعهد بشود و برود آذربایجان و همه اولاد مرحوم ولیعهد بیایند به خراسان (صفحه ۱۶ کتاب یکصد سند تاریخی تألیف ابراهیم صفائی) و باز در همین نامه آصف الدوله به قائم مقام نوشته است: «من توقع دارم شما به شاهزاده پدری بکنید نه نوکری».

از این نوشته های آصف الدوله در می یابیم که پس از مرگ عباس میرزا، قائم مقام برای تثبیت امر ولایت عهدی محمد میرزا با آصف الدوله صمیمانه همکاری داشته و برای ترتیب کار ولیعهد جدید و تمشیت امور خراسان و آذربایجان به تهران آمده و طرف مشورت فتحعلی شاه بوده و نیز در می یابیم که قائم مقام در برابر محمد میرزا سمت یک مربی و سرپرست دلسوز و با نفوذ را داشته تا آن حد که آصف الدوله مکرر از وی خواسته است، در حق شاهزاده پدری کند نه نوکری.

از مجموع این مطالب که نقل شد می توانیم بی تردید بپذیریم که قائم مقام شخصیت توانا و با نفوذی بوده تا بدانجا که محمد میرزا بی مشورت و بی صوابدید او دست بکاری نمیزده و وقتی که میزان نفوذ شخصیت او در ولیعهد و دائی ولیعهد (آصف الدوله) و فتحعلی شاه تا بدین غایت بوده پیداست شاهزادگان و دیگر بزرگان در برابر شخصیت و نفوذ او چه روشی داشته اند. در نوشته آصف الدوله دیدیم که ظل السلطان پس از مرگ عباس میرزا دعوی ولایتمهدی داشت و وقتی کوششهایش بی ثمر ماند و محمد میرزا در تهران رسماً بولایتمهدی برگزیده شد، همه شاهزادگان بدستور فتحعلیشاه طوعاً یا کرهاً به او مبارکباد گفتند ولی ظل السلطان تنها کسی بود که از امر فتحعلیشاه سرپیچی کرد و ولایتمهدی محمد میرزا را نپذیرفت و این داعیه را از سر بیرون نکرد و پس از مرگ فتحعلیشاه (۱۹ جلد ۱ - ۱۲۵۰) که در اصفهان اتفاق افتاد، در تهران بر تخت سلطنت جلوس کرد و تاج بر سر نهاد و لقب علیشاه و عادلشاه برگزید و بنام خود سکه بر زرزد و سلطنت خود را بتمام ایران اعلام داشت و فرزند خود سیف المملوک میرزا را بولایتمهدی انتخاب کرد. رکن الدوله (علینقی میرزا) و امام وردی میرزا و چند تن از شاهزادگان سلطنت او را پذیرفتند و میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه، برای جلب موافقت سفارتهای روس و انگلیس نسبت به سلطنت وی، کوشش کرد، ظل السلطان رکن الدوله را برای انصراف محمدشاه

از آمدن به تهران روانه آذربایجان نمود تا از طریق مذاکرات اصلاحی او را از اندیشه سلطنت منصرف کند و امام وردی میرزا را بدنبال رکن الدوله با پانزده هزار سوار و پیاده گسیل داشت تا بقول خود پشت بند صلح باشد (صفحه ۲۰ کتاب بکصد سند تاریخی). قم و قزوین و سمنان و بسطام و مازندران و کرمانشاهان مطیع او شدند.

در نامه‌ئی که ظل السلطان به حشمت الدوله (محمد حسین میرزا) والی کرمانشاه نوشته چنین یاد آورده است. «آنقدر کاری که شده شوخی نیست. فضل خدا شامل شده است و لکن این مظنه‌ها نرفت که باین آسانی امر بگذرد، حال وقت استراحت نیست، وقت زحمت است، آدمت را حاضر کن که بمحض خبر باید حرکت کنی، مازندران که اعظم ولایات بود تمکین کرد. بجز مازندران، بسطام باین طرف هم آرام است و نو کردند. آن برادر آدم خود را حاضر کند و مستعد باشد که اگر آذربایجانی بصدد اطاعت در نیامد و بیمزگی کرد لابد آدم آن برادر باید داخل مملکت آنها شود که حواسشان پریشان شود. حالا که الحمد لله کارها بد نیست و روزیروز هم بهتر میشود قدری قشون در شهر کم داریم از بسطام و سمنان و مازندران بقدر سه هزار جمعیت خواستم که زمستان در شهر باشند (کتاب ۱۵ - اسناد وزارت امور خارجه).

در این هنگام بجز ظل السلطان، حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز در شیراز دعوی سلطنت داشت، حسینعلی میرزا شجاع السلطنه حکمران کرمان هم با سپاه خود بکمک او شتافت. فرمانفرما نیز در شیراز بر تخت سلطنت جلوس کرد و بنام خود سکه زد و پادشاهی خود را اعلام نمود. (فارستامه ناصری صفحه ۲۸۸) در زنجان عبدالله میرزا به شهر هجوم برد و طالب حکومت بالا استقلال بود. در شهرهای دیگر هم شاهزادگانی بودند که قبول سلطنت محمد شاه برایشان گران بود و خیال خودسری و دعوی خود مختاری داشتند. در چنین هنگامه‌ئی، قائم مقام باشتاب در هفتم رجب موجبات جاوس محمدشاه را بر تخت سلطنت در تبریز فراهم آورد و سی هزار تومان از وزیر مختار انگلیس وام گرفت و موکب شاهرا، با سه هزار سواره و شش هزار پیاده، در چهاردهم رجب از تبریز بقصد تهران حرکت داد. در این اوقات قائم مقام ضمن نامه‌های مؤثر سلطنت محمدشاه را به حکام و متنفذان ولایات اعلام داشت و کسانی را که در حقشان احتمال خودسری و نافرمانی میرفت، از خیالات فاسد بر حذر ساخت. منوچهرخان معتمدالدوله حکمران گیلان، با چند هزار سپاهی، در سلطانیه به موکب شاه پیوست و چهل هزار تومان پیشکشی تقدیم داشت. شجاع السلطنه حکمران زنجان هم باستقبال موکب شاه شتافت. آصف الدوله نیز در قزوین به موکب شاه پیوست و نیروی شاه، از لحاظ نفرات و از حیث بنیه مالی، تقویت شد و سرانجام محمد شاه روز ۱۴ شعبان وارد باغ نگارستان شد و در تالار دلگشا بتخت نشست (ناسخ التواریخ جلد قاجاریه صفحه ۳۱۲). پیش از ورود شاه، محمد باقرخان، برادر آصف الدوله و خسروخان گرجی،

محمد جعفر خان وزیر ظل السلطان را مأخوذ داشته و خود ظل السلطان را هم تحت نظر گرفتند و شمشیر مرصع سلطنت و بازوبند دریای نور و تاج ماه را در روز تاجگذاری به محمد شاه تقدیم نمودند. در این هنگام قائم مقام فرزندان فتحعلی شاه را که در شهرستانها حکومت داشتند به تهران فراخواند و نامه‌های مؤثر به بزرگان و متنفذان شهرستانها نوشت و همه آنان را به اطاعت محمد شاه فراخواند قائم مقام نامه‌های خود را همراه فرستادگان ویژه خویش. آقای خان، آقا جان بیگ - عابدین بیگ - میرزا یوسف - محمد اسمعیل خان به شهرستانها می‌فرستاد (نام این نامه‌رسانان ویژه از مندرجات پاسخ‌هایی که از شهرستانها برای قائم مقام فرستاده شده استخراج گردیده است). تأثیر نامه‌های قائم مقام بسیار بود و شخصیت و نفوذ او مملکت را بسهولت آرام کرد. یکی از شاهزادگانی که همیشه اندیشه خود مختاری داشت شیخ المملوک حکمران ملایر بود، او به قائم مقام متواضعانه نوشت: «در باب شرفیاب گشتن بخدمت سرکار اقدس صریح نوشته‌اید و دستور العمل نداده‌اید فرزند از جان بهترم سالار میگفت خوشایند این است که شرفیاب شویم به چشم، عریضه هم نوشته‌ام بخوانید و برسانید و بزودی غلام روانه نمائید که بدانم به چه وضع باید آمده باشم سوار و جمعیتی بیاورم و یا بطور مختصر آمده باشم.» (صفحه ۲۷ کتاب یکصد سند تاریخی).

کار ظل السلطان با سهولت در تهران خاتمه یافت. حسینعلی میرزا (فرمانفرما) و حسنعلی میرزا (شجاع السلطنه) در فارس مغلوب منوچهرخان معتمدالدوله و فیروز میرزا نصرت‌الدوله و لیندسی^۱ افسر انگلیسی فرمانده توپخانه شدند، عبدالله میرزا از قیام خود در زنجان بهره‌ئی نبرد. شاهزادگان دیگر که احتمال طغیان و عصیان درباره آنان داده میشد برکنار شدند و مملکت از خطر تجزیه و ایجاد حکومت‌های مستقل و کوچک رهائی یافت و این خدمت بیشتر در اثر سعی و تدبیر قائم مقام بود. برای آنکه تأثیر قائم مقام را در حفظ وحدت ایران و ایجاد امنیت سریع بهتر دریابیم، قسمتی از نامه چند نفر از شاهزادگان و بزرگان را که در آن اوقات به قائم مقام نوشته‌اند می‌آوریم:

هدیه الزمان میرزا از استرآباد نوشته است: «شکر خدای را که چون سرکار خداوندگار معظم در ایران صاحبی پیدا شد. بسا خانواده‌های قدیم لگدکوب و الحال از مرحمت سرکار جان تازه یافته‌اند.» (کتاب ۱۲۴ - اسناد وزارت امور خارجه).

قهرمان میرزا برادر محمد شاه از خراسان نوشته است: «میدانم که این امر خطیر باهتمامات و زحمات آن جناب، باین سهولت و آسانی گذشت و میدانم که آن جناب چقدرها زحمت کشیده، گذشتن این امر عظیم باین زودی و آسانی با وجود آن همه مدعیها و گفتگوها سهل و آسان نبود. اجر آن جناب با خداست» (کتاب ۱۲۴ - اسناد وزارت امور خارجه).

فرج الله خان عرب از بزرگان خراسان نوشته است: «بحمداله تعالی از وصول این فتوحات غیبی هر روز بر چهره تمامی رعایا سروری تازه و فرحی بی اندازه رخ نموده و می نماید و همه اوقات خلاق به بستن آئین و چراغانهای رنگین و عیش و طرب مشغولند و بشکرگذاری روز و شب اشتغال دارند که جناب اقدس الهی عنقریب فتح روم و روس و هند و ترکستان را مرزوق فرماید» (کتاب ۱۲۴ - اسناد وزارت امور خارجه)

محمد رفیع حسینی مجتهد از تبریز نوشته است: «از اختلال رسوم عموم و تفرق نظام کافه مرزوبوم رسم تعیش فراموش و طرز تمدن بالمره زائل از صفحه خاطر و هوش گشته بود و انتقار فرج از حد گذشته که ناگاه ظهور طلیعه دورباش نیر شوکت و جلال و طلوع اشعه مرحمت باش عدل و کمال که زیاده بر احتساب و اکساب بوراثت اجداد اطیاب بتمثیل و تمثیل آمده امید حصول آمال و انتظام اعمال بیارآمد و آرزوی رفع اختلال و وضع اعتدال آشکار شد خصوصاً در تشدید و تأیید بنیان علم و حصار شرع که لازمه مجالست نظر اکسیر اثر و وراثت از آباء طاهرین است (از اسناد وزارت امور خارجه).

نامه‌هایی که در زمان صدارت قائم مقام از طرف شاهزادگان و بزرگان برای او نوشته می شده وی را با عناوینی چون آصف ثانی - سیدالوزراء - سیدالوزراء اقبالک اعظم - اتابک اعظم - اتابک اعظم قائم مقام - سیدالوزراء قائم مقام نام می برده اند و از این نامه‌ها پیداست که لقب اتابک اعظم نخستین بار در دولت قاجاریه به قائم مقام داده شده و گویا این لقب در هنگام صدارت به عناوین او افزوده شده است.

قائم مقام از هفتم رجب ۱۲۵۰ که محمد شاه در تبریز تاجگذاری کرد وزیر اعظم او محسوب می شد ولی انتصاب او به صدارت در ماه شوال روی داد و با توجه باینکه در شب سلخ ماه صفر ۱۲۵۱ بقتل رسید می بینیم که دوره زمامداری او روی هم از هشت ماه کمتر بوده و مقام صدارت را بطور رسمی فقط پنجاه ماه بعهد داشته و در همین مدت کوتاه سهم خود در استقرار امنیت و از میان برداشتن مدعیان سلطنت و حفظ وحدت و یکپارچگی مملکت موقیت اعجاب انگیزی داشته و با توجه به شرایط و امکانات و مقتضیات وقت بجرأت میتوان گفت هیچ صلح اعظامی در چنان مدت کوتاه بانجام چنان خدمت درخشانی نائل نشده است. بنظر من کوشش قائم مقام در فاصله مرگ فتحعلی شاه و استقرار بسطنت محمدشاه، برای حفظ وحدت ایران و منکوب کردن مدعیان سلطنت، بزرگترین خدمت سیاسی او میباشد و تاریخ ایران باید این خدمت را با حروف زرین بر صفحات خود بنام قائم مقام ثبت نماید.